

## تعليق‌ات آیت‌الله جعفری بر اصول کافی، یک باب از کتاب الحجّة

\* ترجمه: مینا اسکویی

**چکیده:** آیت‌الله شیخ محمد رضا جعفری بر ترجمه انگلیسی کتاب اصول کافی، تعليقاتی نگاشته‌اند که ترجمه فارسی بخش‌هایی از آن در شماره‌های پیش سفینه منتشر شد.

در این گفتار، ترجمه تعليقات ايشان بر یک باب از کتاب اصول کافی را می‌خوانیم. در اين تعليقات، درباره جمل و معركه گردان آن (طلحه و زبیر)، محمد بن حنفیه، آزمونهایی برای شناخت امامان به حق از مدّعیان، نکاتی آمده است.

**کلید واژه:** اصول کافی - تعليقات / اصول کافی - ترجمه انگلیسی / جمل / طلحه / زبیر / محمد بن حنفیه / امامت - آزمونها / جعفری - محمد رضا.

اشاره

پیشتر درباره ترجمه انگلیسی اصول کافی - که به قلم عالمانه حضرت آیت‌الله

---

\* . کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی.

شیخ محمد رضا جعفری نجفی انجام شده - توضیحاتی ارائه شد. (سفینه، شماره ۱۹) گفتیم که معظم‌له بر این ترجمه، تعلیقاتی زده‌اند که مورد توجه اندیشوران و دانشمندان قرار گرفته است. بخش‌هایی از این تعلیقات در شماره‌های ۱۹، ۲۰ و ۲۲، ۲۳ سفینه انتشار یافت. در این گفتار، تعلیقات ایشان بر باب «مايفصل به بين الحق و الباطل» عرضه می‌شود.

\* ص ۵۳۴ - باب مايفصل به بين دعوى المحق و المبطل في أمر الإمام، ح ۱، ذيل و كتما شهادتها».

زبیر بن عوام بن خویلد اسدی (۳۶/۶۵۶ هجری - ۲۸/۵۹۴ قبل از هجرت) عمه‌اش ام المؤمنین، خدیجه - رضی الله عنها - و مادرش، صفیه بنت عبدالمطلب (عمه اطallah پدری رسول خدا و امیر المؤمنین) بود و به دلیل این نسب، خود را یکی از افراد قوم بنی هاشم می‌دانست. در روز سقیفه، عمر بن الخطاب موقعیت او را این‌گونه توصیف کرد: «علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام و آنان که با آنها بودند، از ما جدا شدند و در خانه فاطمه گرد هم آمدند». (بخاری، ج ۸، ص ۲۱۰؛ ابن حنبل، ج ۱، ص ۵۵؛ ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۹؛ طبری، ج ۱، ص ۱۸۲۲؛ وغیره) هنگامی که عمر وارد خانه فاطمه عليها السلام شد، طلحه و زبیر نیز در میان افراد حاضر در آنجا بودند. عمر گفت: «قسم به خدا، خانه را به آتش خواهم کشید، مگر اینکه شما نیز برای بیعت [با ابوبکر] بیایید». زبیر با شمشیری در دست هجوم آورد، اما پایش به مانعی گیر کرد و شمشیر از دستش افتاد و این‌گونه او را دستگیر کردند. (طبری، ج ۱، ص ۱۱۱۸، ۱۱۱۹-۱۱۲۰؛ ابن الاثير، ج ۲، ص ۳۲۵؛ استیعاب، ج ۳، ص ۹۷۵؛ وغیره)

در زمان خلافت عمر، زبیر گفت که اگر عمر بمیرد، او با علی عليه السلام بیعت خواهد

کرد. (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۱)

در روز شورا، بعد از مرگ عمر، زبیر به علی عليه السلام رأی داد. (طبری، ج ۱، ص ۲۷۸۴؛ ابن

الاثیر، ج ۴، ص ۶۹۰؛ و غیره) از آنجاکه همسرش دختر ابوبکر بود، پسرانش به شاخه بنی تیم، یعنی قبیله مادرشان، کشیده شدند. علیؑ فرمود: «زبیر همواره با اهل بیت بود، تا آنگاه که پسرش، عبدالله، بزرگ شد.» (الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۰۶؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۲۴۳؛ ابن ابیالحدید، ج ۲، ص ۱۶۷، ج ۶، ص ۱۱ وغیره)

در روز جنگ جمل، حضرت علیؑ خطاب به او فرمود: «آیا به یاد داری زمانی را که همراه پیامبر خدا بودی و هنگامی را که من تو را ملاقات کردم، پیامبر خدا به من لبخند زد و من نیز بر ایشان لبخند زدم و تو گفتی: «پسر ابوطالب غرورش را رها نمی‌کند». پیامبر خداؑ به تو فرمود: «ساكت شو! این غرور نیست. تو با او خواهی جنگید و با او به عدالت رفتار خواهی کرد.» سپس زبیر گفت: «به خدا قسم، چنین است؛ اگر این را به خاطر داشتم، هرگز به اینجا نمی‌آمدم. قسم به خدا، من هرگز با تو مجدداً به جنگ برخواهم خاست.» (الطبری، ج ۱، ص ۳۱۷۶؛ ابن الاثیر، ج ۳، ص ۳۱۸۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۱۵؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۵۲؛ الاصابة، ج ۲، ص ۵۵۷).

طلحه بن عبد الله بن عثمان تیمی (۳۶/۶۵۶ هجری - ۲۸/۵۹۵ قبل از هجرت) از قبیله ابوبکر بود و یکی از چهار همسرش، ام کلثوم، دختر ابوبکر بود. در روز سقیفه، او با زبیر و امیر المؤمنین بود، اما بعد از آنها جدا شد. در روز جنگ جمل، امیر المؤمنینؑ او را نیز مخاطب قرار داد و گفت: «تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نشیدی که پیامبر خدا فرمود: «هر کسی که من سرور و مولای اویم، پس باید علی را نیز به عنوان مولای خویش برگزیند و دشمن کسانی باشد که با او به دشمنی بر می‌خیزند». طلحه گفت: «بله، شاهد بوده‌ام». سپس حضرت علیؑ فرمودند: «پس چرا با من به جنگ برخاستی؟» او گفت: «فراموش کرده بودم.» (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۷۱؛ المسعودی، ج ۴، ص ۳۲۱؛ مجمع الرواید، ج ۹، ص ۱۰۷ وغیره)

مروان بن حکم - که در ردیف طلحه بود - دید که طلحه صحنه جنگ را ترک می‌کند. از آنجاکه او و تمامی بنی امیه، طلحه و زبیر را قاتلان عثمان می‌دانستند،

تیری به سمت طلحه پرتاب کرد و او را زخمی نمود. او به ابان، پسر عثمان، گفت: «من تو را از قاتلین پدرت جدا کردم.» طلحه به مخربهای در بصره برده شد و همانجا درگذشت. (ابن سعد، ج ۳، بخش ۱، ص ۱۵۹؛ استیعاب، ج ۲، ص ۷۶۶؛ اسدالغابة، ج ۳، ص ۸۸-۸۶؛ الاصابة، ج ۳، ص ۵۳۲-۵۳۳؛ ابن الاثیر، ج ۳، ص ۲۴۴؛ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۴۸).

\* ص ۵۳۶ - همان باب، ح ۲، ذیل «مالك ثکلتک أمّك»:  
این کلمه دشنام نیست؛ بلکه [کلمه و جمله] بیان احساس و برخورد خشن است.

\* ص ۵۳۸ - همان باب، ح ۳، ذیل «شرطه الخمیس»:  
گروهی از همراهان امیرالمؤمنین که هم قسم شده بودند تا همراه با او تا سرحد مرگ بجنگند و تا آنگاه که پیروزی حاصل شود، دست از جنگ نکشند. این گروه که شامل ۵ یا ۶ هزار نفر می‌شد، بعد از جنگ نهروان شکل گرفت. یکی از فرماندهان آنان، قیس بن سعد بن عباده انصاری بود. آنها بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیهم السلام و قرارداد متارکه جنگ توسط امام حسن عسکری - که درود بر او و پدرش باد - متفرق شدند. (رجوع شود به: رجال کشی، ص ۶-۵، ۱۰۳، ۱۱۰؛ الاختصاص، ص ۲۰)

\* ص ۵۳۹ - همان باب، ح ۳، ذیل «المارماهي والزمار»:  
رجوع شود به حدیث شماره ۹۲۴ (همین باب، حدیث ۶).

\* ص ۵۳۹ - همان باب و حدیث، ذیل «حلقوا اللّحى و فتلوا الشوارب فمسخوا»:  
رسم تراشیدن ریش و تاب دادن سبیل، متعلق به ایرانیان بوده است. شیوه عربها کاملاً متضاد با این رسم بوده است. آنها ریشهای بلند می‌داشتند و سبیل خود را

منظّم و کوتاه می‌کردند. بعد از دوره امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان فرزندان مروان بن حکم (۶۵/۶۸۴ - ۶۴/۶۲۳) این شیوه ایرانی میان افراد ارتش و دربار، رسم شد. از آنجاکه رسم میان اعراب تو سط اسلام نیز توصیه شده بود، رسم ایرانیان نیز به عنوان نوعی آیین لامذهبی شناخته شد. بنابراین، ماهیان با توجه به شکل و پیکره غول مانند (هیولا مانند) خود با هیولاها قیاس می‌شوند (مُسْوَخ جمع ممسوخ: تبدیل شده به هیولا) که ریشه‌ای خود را می‌تراشیدند. این حدیث، در واقع، به پیش‌بینی حضرت علی علیه السلام در مورد اینکه چنین شیوه‌ای (در آرایش صورت) متداول خواهد شد، اشاره دارد.

\* ص ۵۴۱- همان باب، ح ۳، ذیل «علی ما ذکر محمدبن هشام» (آخر حدیث): مشخص نشده که این محمدبن هشام، چه کسی بوده و نام او در زنجیره روایان این حدیث ذکر نشده است. شیخ صدوق، حدیث مشابهی را در کمال الدین، ج ۲، ص ۵۳۷ نقل کرده است و نام عبدالله بن هشام را به عنوان راوی آورده است، همان کسی که در سند کلینی نیز آمده است. (بنگرید: مرآت العقول، ج ۴، ص ۸۲)

\* ص ۵۴۴- همان باب، ح ۵، ذیل «أرسِل مُحَمَّدِيْنْ حَنْفِيَّةَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحَسِينِ عَلِيِّاً»: محمد، فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به ابن‌الحنفیة، نیز شناخته می‌شود؛ زیرا مادرش از بنی‌حنیف بود. او در سال ۱۵/۶۳۶ متولد شد و در سال ۸۱/۷۰۰ فوت کرد. او یکی از برترین نوادگان ابوطالب بود و به شجاعت، دانش و نجابت زبانزد بود. کیسانیه ادعای امامت او را بعد از امام حسن علیه السلام داشتند. بنی عباس نیز بر این عقیده بودند؛ زیرا آنها امامت را از نصب ابن‌الحنفیة از امیرالمؤمنین به پسرش، ابوهاشم (متوفی ۹۸/۷۱۷ یا ۹۹/۷۱۸)، و سپس به محمدبن علی بن عبدالله بن العباس (۱۲۵/۷۴۳ - ۶۲/۶۸۱)، پدر خلفای اول و دوم عباسی، سفّاح و منصور



می‌رسید. علامه حلی، دانشمند امامیّه، درباره محمد بن الحنفیّه می‌گوید: «محمد بن الحنفیّه، عبدالله بن جعفر، و افرادی مانند آنها، بسیار برتر و صاحب جایگاه والاتری هستند از اینکه در چنین باور غیر حقیقی عقیده داشته باشند، یا اینکه آنها باید این اعتقاد را ترک کرده باشند تا از این طریق بتوانند به پاداش جاودانه برستند و از مجازات همیشگی نجات یابند.» (المسائل المهنّایة، ص ۳۸؛ رجوع شود به مراتب العقول، ج ۴، ص ۵۷-۸۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۵۷-۵۹)

\* ص ۵۴۷ - همان باب، ح ۶، ذیل «أخبارني الكلبی النسابة»:  
 محمد بن السائب، ابو نصر الكلبی الكوفی (متوفی ۱۴۶/۶۷۳). او و پسرش،  
 هشام بن محمد، ابو المُنذر، ابن کلبی (متوفی ۲۰۴/۸۱۹) از انساب شناسان بنام و  
 تاریخ نویسان مشهور بوده‌اند. (رجوع شود به الاعلام، ج ۷، ص ۳۰ و ج ۹، ص ۸۶؛ معجم  
 المؤلفین، ج ۱۰، ص ۱۵ و ج ۱۳، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ منابع دیگر در این دو منبع معرفی شده است). جهت  
 ترجمه آلمانی و مطالعه کتاب «جَمِيْرَة النَّسَب» ابن کلبی، رجوع کنید به:  
 G. Strenzik, W. Caskel; Gamharat an-Nasab destbn al-kalbi,  
 Leiden 1966;  
 N.A Farsi چاپ پرینستون ۱۹۵۹ و یک ترجمه توپیحی فرانسوی توسط  
 W. Atallah چاپ پاریس، ۱۹۶۹.

\* ص ۵۴۸ - همان حدیث، ذیل «فقال: أَمْرَتْ بِأَنْ يَنْهَا مُحَمَّد»:  
 رجوع شود به حدیث ۹۳۵ و پاورقیهایش، بخش «عبدالله بن الحسن و فرزندش  
 محمد».

### \* ص ۵۴۸ - همان حدیث، ذیل «تَبَيْنُ بِرَأْسِ الْجَوَزَاءِ»:

رأس الجوزاء یا مقעה، نامی است که در ستاره‌شناسی عربی نهاده‌اند بر سه ستاره‌ای که شکل سه نقطه بالای حرف «ش» در صورت عریون می‌باشد. آنها پنجمین هیئت قمری را تشکیل می‌دهند.



### \* ص ۵۴۸ - همان حدیث، ذیل «و الباقي وزر و عقوبة»:

[در قرآن آمده است:] طلاق، دوبار است... اگر شوهر همسرش را نهایتاً طلاق دهد (یعنی برای بار سوم)، دیگر زن برای شوهر حلال نیست، مگر اینکه زن با مرد دیگری ازدواج کند. اگر شوهر او را طلاق دهد، هیچ اشکالی در رجوع آنها نیست...

(بقره (۲) : ۲۳۰ - ۲۲۹)

معنای این آیه آشکار است. با این همه، از خلیفه دوم سؤال شد که آیا گفتن عبارت «من تو را سه بار طلاق دادم» کافی است یا «باید به صورت سه عبارت جدا در موقعیتهای جداگانه باشد»؟ که او نظر اول را پذیرفت. البته این نظر مورد تأیید و قبول فقه امامیه نیست که براساس آن، عبارت طلاق باید در سه موقعیت مختلف بیان شود. عبدالله بن حسن در این حدیث، قضاؤتش را براساس فقه غیر امامیه آورده است.

### \* ص ۵۴۹ - همان حدیث، ذیل «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا نَمْسَحُ»:

نکته متفاوت دیگر میان فقه امامیه و غیر امامیه، در باب مسح کفشها بجای دو پا در وضو می‌باشد. فقه امامیه هرگز اجازه مسح کفشها به جای پاها را نمی‌دهد؛ اما عبدالله بن حسن، با بیان اینکه گروه متّقی این کار را انجام می‌دادند، بار دیگر نشان می‌دهد که در این مورد، پیرو فقه غیر امامیه بوده است.



\* ص ۵۴۹ - همان حدیث، ذیل «ما تقول فی أكل الْجِرِّي»:  
به حدیث ۹۲۱ رجوع شود. (حدیث سوم از همین باب)

\* ص ۵۴۹ - همان حدیث، ذیل «شرب النبیذ»:

یک نوشیدنی تخمیری که از میوه گرفته شده باشد (به پایان این حدیث بنگرید).  
این هم یک تفاوت دیگر میان فقه امامیه و غیر آن (مانند فقه حنفیه) است.

\* ص ۵۵۰ - همان حدیث، ذیل «فضرب بیده علی جبهته...»:

این مرد مدعی برخورداری از دانش شناختن همه اقوام عرب و شاخه‌های  
منتخب از آن است و خود را به لقب «نسابه بزرگ» ملقب کرده است. امام از اوراجع  
به اسمش پرسید تا او بتواند ادعای مبالغه‌آمیز خود را در مورد دانش خود نشان  
دهد. این دانش در آن روزگار، نه تنها به میزان بسیار زیادی براساس فرهنگ روایی -  
زبانی و افسانه‌ها استوار بود تا براساس اطلاعات درست و موئّت، بلکه بر مبنای  
هدفی که سخن برایش گفته شده، قابل نقد می‌باشد. زیرا این علم یک جزء کلیدی و  
مهم در تضادهای (برخوردهای) بی‌شماری است که با بحث اجراء و اصل و نسب  
سر و کار دارد که شاخصه جامعه عرب بود. بنابراین، هدف از چنین انتقادهایی  
کاربرد آنها با نسب شناسی به طور کل نیست؛ زیرا این علم کاربردهای بسیاری دارد  
که نیازهای اجتماعی بسیاری را می‌تواند پاسخگو باشد. بنابراین، تفاوت بسیاری  
وجود دارد بین چنین دانش نسب شناسی که امام آن را نقد کرده و آن نسب شناسی  
که متخصص نسب شناسی در اسلام باشد، و به نسب شناسی اصل و نسب پیامبر و  
فرزندان پیامبر پردازد که درود خدا بر او و خاندانش باد. برای مثال، به منظور تعیین  
اینکه کدام شخص حق و وظيفة مرتبط با این خاندان گرامی را دارد.

### \* ص ۵۵۱- همان حدیث، ذیل «و عاداً و ثمود و أصحاب الرسّ»:

این سه گروه، یا قبیله، براساس قرآن (فرقان: ۲۵) از پیامبرانی برخوردار بودند که برایشان فرستاده شده بودند. با این همه، وجه تمایز آنها آنجاست که آنها صرفاً و فقط و فقط اقوام عربی بوده‌اند و نه در ترکیب با بنی اسرائیل یا دیگر گروههای مذهبی. امام به آزمودن علم کلبی در مورد نسب شناسی عرب می‌پردازد (همان‌گونه که در این آیه او اعلام کرده است) و کلبی به دلیل ندانستن نسب این اقوام، ناتوان از پاسخگویی بود. به علاوه، او یک شخص خاص را نمی‌شناخت که در حقیقت از اعراب نبود، بلکه در یک قوم کودی ریشه داشت. (برای عاد و ثمود و أصحاب الرسّ رجوع شود به ترتیب به: EI۲، ج ۱، ص ۱۶۱؛ EI۱، ج ۴، ص ۷۳۶؛ EI۲، ج ۱، ص ۶۹۲ در مورد آیات قرآن به ترتیب بنگرید: سوره فرقان، آیات ۳۸-۳۹؛ سوره ق، آیات ۱۲ تا ۱۴)

### \* ص ۵۵۲- همان حدیث، ذیل «أترى ها هنا نجوم السماء»:

شرایطی که در این آیه برای طلاق بیان شده، این است که شوهر فقط هنگامی می‌تواند همسرش را طلاق دهد که در فاصله بین دو عادت ماهیانه، با همسرش همبستر نشده باشد. در اینجا، منبعی برای بیان تعداد دفعاتی که باید عبارت طلاق را بگوید، نیامده است؛ چه برسد به ستارگان.

### \* ص ۵۵۳- همان حدیث، ذیل «ترد إلى كتاب الله و سنته نبيه»:

براساس قرآن، همان طور که در چهارمین پاورقی این حدیث گفتیم [ص ۵۴۸]، ذیل عبارت «والباقي وزر عليه و عقوبة» عبارت طلاق باید سه بار گفته شود. سنت پیامبر نیز همین‌گونه بوده است. بنابراین، در هیچ یک از این تعبیرها، عبارت سه بار نیامده است. باید توجه داشت که جوهر و جان این عبارت طلاق، آن است که سه طلاق باید به صورت صحیح بیان شود؛ به شیوه امام - که درود خدا بر او باد - و

به طور متواالی. بعد از بار اول، زن می‌تواند همسرش را ترک کند؛ اما باید تا قبل از اینکه همسرش برای بار دوم عبارت طلاق را بگوید، بازگردد و همین‌طور برای بار

### \* ص ۵۵۳ - همان حدیث، ذیل «این یذهب و ضوء هم»:

[در قرآن می‌فرماید:] ای مؤمنین، وقتی برای نماز می‌ایستید، صورت خود و دستانتان را تا بازو بشویید و سر و پاهای خود را تا برآمدگی آنها مسح کنید. (مائده (۵): ۶) مکانهای شستشو و مسح در این آیه، تماماً، اعضای بدن هستند. شستن صورت یعنی شستن پوست صورت، و به طور آشکارا بر چیزی که بر روی صورت قرار گرفته باشد، اطلاق نمی‌شود؛ همین‌طور، مسح سر و پا. امام -که درود خدا بر او باد - با مثالی از روز معاد، آن را توضیح می‌دهد که نشان می‌دهد که آنها که کفشهای خود را مسح می‌کردند، بدن خود را مسح نکرده‌اند، بلکه بخشنی از پوست موجود دیگری را مسح کرده‌اند.

### \* ص ۵۵۴ - همان حدیث، ذیل «فالقردة و الخنازير و الوبر و الورك و ماسوى ذلك»:

[در قرآن می‌فرماید]: به تحقیق شناخته‌اید کسانی از خود را که حرمت «سبت» را نگاه نداشتند، پس به آنها گفتیم که بوزینه شویید. این عقوبت مسخ را برای حاضران و آیندگان، عبرت و برای تقواییشان گان، اندرزی قرار دادیم. (بقره (۲): ۶۵-۶۶) [نیز می‌فرماید]: ... و از میان آنان کسانی را بوزینه و خوک گردانید... (مائده (۵): ۶۰) [نیز می‌فرماید]: آنگاه که در برابر آنچه از آن نهی شدند، سرکشی کردند، به آنها گفتیم بوزینگانی رانده شده شویید. (اعراف (۷): ۱۶۶) چنین تغییر شکلهایی از افراد قوم بنی اسرائیل، مجازات آنها بوده است. براساس

این آیات و احادیث، آشکار است که چنین حیواناتی تقریباً وجود داشته‌اند. بنابراین، حدیث به این معنا نیست که این تغییر شکل یافته‌های بنی اسرائیل، اجداد گوریلها و میمونهای امروزین می‌باشد لذا با خوردن آنها، کسی انسانهای تغییر شکل یافته را نمی‌خورد. شاید منظور امام از آنچه در این حدیث گفته‌اند، این حقیقت باشد که انسانها به عنوان تنبیه و مجازات به این حیوانات خاص تبدیل شده‌اند تا اینکه تبدیل به گوسفند یا حیوانات موجودات دیگری شوند، که نشان می‌دهد آنها از ذات و طبیعت نامطلوب و نفرت‌انگیزی برخوردارند که برای مصرف و خوارک، خوشایند و مناسب نیست.

\* ص ۵۵۵ - همان حدیث، ذیل «أرطال بمکیال العراق»:  
رُطْل عَرَقِي مُعَادِل ۳۵۰ گرم است. رطْلِ مَدِينَة حدود سه برابر رطْلِ عَرَق است. کلبی از کوفه بوده است.

\* ص ۵۵۶ - همان باب، ح ۷، ذیل: «وَالنَّاسُ مُجَمَّعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ»:  
وی، فرزند امام صادق بود - درود خدا بر او باد - که به نام الافطح (۱۴۹/۷۶۶ - ۱۱۴/۷۳۲) شناخته می‌شد. مادر او و مادر اسماعیل یکی بودند. او از امام کاظم علیهم السلام بزرگ‌تر بوده است. او تنها هفتاد روز بعد از شهادت پدر زیست. او ادعای امامت داشت؛ ادعایی که خلیفه عباسی نیز حامی آن بود. آنها که معتقد به امامت او شدند، به عنوان فطحیه شناخته می‌شدند. برای جزئیات بیشتر درباره امامت در این دوره، رجوع شود به احادیث ۸۱۰ و ۸۱۱ و پانویس آنها.

\* ص ۵۵۷ - همان حدیث، ذیل «فَقَلَنَا: وَاللَّهِ مَا تَقُولُ الْمَرْجَئةُ هَذَا»:  
سؤال اصلی مبهم بود. و اگر عبدالله الافطح عالم می‌بود، ابتدائاً در این مورد



می پرسید که بر چه مواردی زکات تعلق می‌گیرد. پاسخ او در مورد زکات بر سکه نقره (دینار) بود. اما حدّ کمتر که زکات بر آن تعلق نمی‌گیرد، دویست درهم است. بنابراین، او بار دیگر بر جهل خود صحّه می‌نهاد، آنچا که می‌گوید بر صد درهم نیز دو و نیم درهم زکات باید پرداخت کرد. ثانیاً، عبدالله به سرسپردگی به مُرجئه شناخته شده است که امامت را آن‌گونه که شیعه به آن عقیده دارد، انکار می‌کنند.

\* ص ۵۵۸ - همان حدیث، ذیل «قلت: مضى موتاً؟ قال: نعم»:  
او می‌خواست بداند آیا پدرش، امام صادق علیه السلام حقیقتاً درگذشته یا به غیبت رفته است. عقیده دوم، باور فرقه ناووسیه است.

\* ص ۵۶۳ - همان باب، ح ۹، ذیل «یحیی بن اکثم قاضی سامراء»:  
یحیی بن اکثم التمیمی المروزی (۱۵۹/۷۷۵ - ۲۴۲/۸۵۷)، متکلم مشهور مکتب معتزله و فقیه معروف. مأمون اورابه عنوان قاضی القضاط برگزید. سپس معتصم او را عزل کرد و دویاره متوکل او را منصوب کرد و او در این مقام درگذشت. (الاعلام، ج ۹، ص ۱۶۷؛ معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۱۸۶-۱۸۷)

\* ص ۵۶۶ - همان باب، ذیل حدیث ۱۱، آخر حدیث:  
بنگرید به یادداشت ذیل حدیث ۷۹۶.

\* ص ۵۶۶ - همان باب، ح ۱۲، ذیل «فلما قدّمت مرو»:  
بنگرید به یادداشت ذیل حدیث ۵۲۳.

\* ص ۵۶۷ - همان باب، ح ۱۳، ذیل «ابن فضّال» (در سند حدیث):  
کلینی به طور مستقیم از ابن فضّال، ابو محمد الحسن بن علی بن فضّال کوفی  
(م ۲۲۴/۸۳۹) نقل کرده است. شیخ صدوق همین حدیث را نقل کرده و گفته است:  
  
«علی بن حسین بن شاذویه المؤدب - که خدا او را بیامرزد - نقل می‌کند: «محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، از پدرش، از محمد بن عیسی (ابن عبید)، از حسن بن علی بن فضّال...» (عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۹) شیخ مفید نیز آن را نقل می‌کند و می‌گوید: «محمد بن الحسن (ابن ولید) برای من نقل کرد از محمد بن الحسن صفّار، از احمد بن محمد از حسن بن علی بن فضّال...». (الاختصاص، ص ۸۴-۸۵) عبدالله بن جعفر الحمیری در سلسله سند شیخ صدوق و محمد بن حسن صفّار در سلسله سند مفید، هر دو از مشایخ کلینی بوده‌اند. بنابراین، بسیار محتمل است که او این حدیث را از ابن فضّال، از طریق آن دو شنیده باشد.

\* ص ۵۶۷ - همان حدیث، ذیل «فتلّقت بالملتزم» ح ۱۳:  
این بخش از کعبه، بین حجرالاسود و در خانه کعبه واقع شده؛ جایی که زائران خود را بر دیوار فشار می‌دهند و تضرع می‌کنند.